

پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۳۴-۷

## در جدال امنیت گرایی و موازین دادرسی منصفانه

عبدالعلی توجهی \* - علی دهقانی \*\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱۹)

### چکیده

تأمین امنیت خواسته‌ی نخستین دولت‌ها - خواه نامردم‌سالار (غیردمکراتیک) و خواه مردم‌سالار و آزادی‌خواه (دمکراتیک) - بوده است. با این وجود، پایداری و ثبات امنیت و احساس آرامش شهروندان، در گرو قانون مندی توأم با رعایت حقوق بنیادین (اساسی) شهروندان، از یک سو و نگاه همه‌جانبه به موضوع امنیت و پرهیز از یک سویه‌نگری و برداشت حاکمیتی از مفهوم امنیت، از دیگر سو است. در نبودن چنین نگرشی، امنیت، به مفهوم امنیت حاکمیت، فروکاسته می‌شود و با هدف برقراری نظم و تأمین امنیت، هر کنش و اقدامی روا داشته می‌شود؛ از جمله این اقدامات نادیده‌انگاشتن اصول، موازین و معیارهای دادرسی منصفانه است. در این مقاله، تلاش خواهد شد تا تقابل دیدگاه امنیت‌گرا با اصول شناخته‌شده آیین دادرسی کیفری، در پرتو نقد و بررسی رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در خصوص دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی، مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد.

**کلید واژگان:** امنیت، امنیت اجتماعی، طرح ارتقای امنیت اجتماعی، دادرسی منصفانه، دیوان عدالت اداری

---

\* عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: atavajjohi@yahoo.com

\*\* دانشجوی دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران (پروفسور)

## مقدمه

تاریخ، جامعه‌ای را نشان ندارد که دیر زمانی فارغ از دغدغه‌ها و معضلات امنیتی، روزگار سپری کرده باشد. نیاز به امنیت پس از نیازهای فیزیولوژیک مهم‌ترین نیاز بشر محسوب می‌شود. آبراهام مزلو در شرحی که از سلسله مراتب نیازهای انسانی عنوان کرده، پس از نیازهای فیزیولوژیک مانند: گرسنگی و تشنگی و ...، بلافاصله نیاز به امنیت و ایمنی را بیان کرده است (Maslow, 1943, 46). امنیت و میزان آن برای تمام نظام‌های سیاسی و شهروندان، صرف‌نظر از سطح توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و خط‌مشی، از مهم‌ترین مسایل به‌شمار می‌آید. مقوله‌ی امنیت به مثابه یک آرمان و واقعیت، به‌عنوان یکی از حقوق اساسی مردم مطرح و در نهایت برآیند مجموعه‌ای از تعامل‌ها، تعاون و سازگاری بین اجزای مختلف نظام اجتماعی است. بی‌تردید، هیچ عنصری برای پیشرفت، توسعه و تکامل یک جامعه و هم‌چنین شکوفایی استعدادها مهم‌تر از عنصر امنیت و تامین آرامش در جامعه نبوده و توسعه‌ی اجتماعی، خلاقیت و فعالیت ارزشمند بدون امنیت امکان‌پذیر نیست.

در کنکاشی تاریخی، مفهوم امنیت قدمتی کهن‌تر از مفهوم «اجتماع» و «جامعه» دارد. انسان آن‌گاه که هنوز هویت اجتماعی نیافته بود، امنیت را به عنوان همراهی دیر آشنا می‌نگریست. با وجود این دیرینگی، امنیت کماکان مفهومی غیرتوسعه یافته، مبهم، نارسا و از نظر ماهیت جدال‌انگیز و متناقض بوده است (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۹). از این‌رو امنیت ابزاری در دست دولت‌ها بوده و از آنجا که حدود آن شناخته شده نیست، با توسل به آن و به بهانه‌ی تأمین آن، تا آنجا پیش می‌روند که اصول و موازین شناخته شده و گران‌سنگ آیین دادرسی کیفری نادیده گرفته می‌شوند. به‌عنوان مثال، در کشور چین، در اوایل قرن بیستم و با شیوع جرم سرقت و راه‌زنی به موجب قانون «مجازات سارقان و راه‌زنان» مصوب ۱۹۱۴ (Law on Punishing, Robbers and Bandits (LPRB))، برای مرتکبان این جرایم مجازات اعدام در نظر گرفته شد و این در حالی بود که مقامات محلی و فرماندهان نظامی می‌توانستند پس از دستگیری متهمان، بدون انجام محاکمه و رعایت حقوق متهمان و بدون این‌که متهمان حق اعتراض و تجدیدنظرخواهی داشته باشند، آنها را به اعدام محکوم و فقط آمار تعداد کیفرهای اجرا شده را به مقامات استانی و از آن طریق به وزیر دادگستری اطلاع دهند (Xiaoqun Xu, 2007: 239)، به لحاظ قابل تفسیر بودن عناوین به کار رفته در

این قانون- که در سال ۱۹۲۷ اصلاحاتی از نظر طبقه‌بندی جرایم در آن اعمال شد- گاه مخالفان سیاسی و افراد نافرمان، با عنوان راهزن به کیفر اعدام محکوم می‌شدند (Ibid, 244). پس از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ در کشور ایالات متحده آمریکا، بسیاری از کشورهای جهان، برای مقابله با اقدام‌های تروریستی، در مقررات کیفری خود تجدید نظر کردند و در این راستا دست به اقدام‌هایی زدند که حسب گزارش دیده‌بان حقوق بشر، تنها به بهانه‌ی مقابله با تهدیدهای تروریستی و حفظ امنیت، انجام شده و حقوق و آزادی‌های فردی مخالفان و منتقدان نادیده گرفته شده و با آنها به- عنوان افرادی که امنیت ملی را تهدید می‌کنند برخورد شده است ( Joyner, Christopher C. 2004, 243-244). از این رو، همواره باید تلاش کرد تا تأمین امنیت، بهانه‌ای برای امنیتی کردن فضای جامعه و سرکوب حقوق و آزادی‌های فردی از یک سو و نادیده انگاشتن حقوق دفاعی متهمان از دیگر سو، نشود.

با این وجود، همواره این سؤال مطرح می‌باشد که امنیت به چه معنی است؟ درماندگی پاسخ به این پرسش زمانی تشدید می‌شود که این مفهوم در کاربرد حفظ و تحکیم پایه‌های قدرت مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، دولت‌های مختلف بریتانیا، اغلب برای توجیه زیاده‌روی خود از محدوده‌های مجاز در تحقیق و تفحص در مورد فعالیت شهروندان، از آن استفاده کرده‌اند. سالیان متمادی است که این واژه به‌طور رسمی در متون مختلف به کار می‌رود و اغلب هدف از کاربرد آن، حفظ مملکت و جامعه در برابر تهدیدهای موجود علیه بقاء یا رفاه آن می‌باشد. دولت‌ها به راحتی امنیت خود را با امنیت کشور در می‌آمیزند و در بریتانیا، این آمیختگی خط‌مشی مرسوم شده است. در سند رسمی درباره‌ی شنود مکالمه‌هایی که مقدمه‌ای بود بر مصوبه‌ای برای تأمین حداقل سازگاری و تطابق ممکن با تصمیم دادگاه اروپایی حقوق بشر، چنین آمده است: «وزیر امور خارجه می‌تواند بر مبنای امنیت ملی، در صورتی که تشخیص دهد اطلاعات درخواستی به موجب حکم او به سود امنیت ملی بوده و برای مقابله با فعالیت‌های تروریستی، جاسوسی یا براندازی یا حمایت از خط‌مشی‌های دفاعی و خارجی ضرورت دارد، احکام مربوطه را صادر کند.» (گیل، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱) و از همین رو، لیلوید<sup>۱</sup> اعتقاد دارد: «اگر امنیت، محافظت از دولت دانسته شود، به آسانی می‌تواند برای توجیه نظم داخلی با هر هزینه‌ای

1. Liloid

به کار رود، این امر به سیاست‌های سرکوب و الگوهای منتهی می‌شود که به شدت در خدمت منافع بخش کوچکی خواهد بود...» (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۲۹).

امنیت، از جمله واژه‌های مبهم و قابل تفسیر است که برداشت‌های متفاوتی از آن می‌شود و به همین دلیل رایحه‌ی تعریف دقیقی از آن دشوار بوده و از این رو، گفته می‌شود که «امکان رایحه‌ی تعریفی پیشینی از امنیت وجود ندارد؛ بنابراین مفهوم امنیت باید از نظر معنایی، بازتعریف شود ... و هر بازیگری بتواند با ساختار و ملاحظه‌های بومی خود آن را بازتعریف کند ... گفتمان امنیتی اصولاً با مقتضیات بومی معنا و مفهوم می‌یابد.» (افتخاری، ۱۳۸۴، ص ۸۳).

بنابراین، در این مقاله به دنبال ارائه تعریفی از امنیت نخواهیم بود. چه آنکه، به تعبیر بوزان، هر کوششی برای درک مفهوم امنیت، بدون آگاهی کافی از تناقض‌ها و نارسایی‌های موجود در خود این مفهوم، ساده اندیشانه بوده و از این رو، نمی‌توان امنیت را تعریف کرد، بلکه تنها در موارد مشخصی می‌توان آن را تبیین نمود (بوزان، باری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲).

با این وجود، هدف از «امنیت گرایی» در این جستار، برداشت یک‌جانبه و حاکمیتی از مفهوم امنیت و نادیده انگاشتن حقوق و آزادی‌های فردی به بهانه‌ی برقراری امنیت می‌باشد. تقابل امنیت گرایی با موازین دادرسی منصفانه در تصویب و اجرای «دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی» - که با هدف برقراری امنیت و مقابله با «اراذل و اوپاش» و با اتخاذ تدابیری که با نقض موازین دادرسی کیفری منصفانه و در مواردی کرامت انسانی شهروندان، همراه بود- قابل مشاهده است. در این نوشتار طی دو گفتار، ابتدا جایگاه امنیت در حقوق کیفری به اختصار بررسی شده و سپس تقابل رویکرد امنیت‌محور با موازین دادرسی کیفری منصفانه، تا حدی که این نوشتار اجازه آن را می‌دهد، تبیین و به موجب گفتار دوم، دستورالعمل پیش گفته نقد و بررسی خواهد شد.

به دلیل آنکه تأمین و برقراری امنیت ریشه در قدرت دارد و قدرت دولت‌ها در حقوق کیفری (ماهوی و شکلی) تجلی می‌یابد، بررسی جایگاه امنیت در حقوق کیفری و چگونگی هدف واقع شدن امنیت برای حقوق کیفری و نگاه ابزارگونه‌ی امنیت به حقوق کیفری و نیز تقابل امنیت گرایی با موازین دادرسی منصفانه اهمیت بسزایی دارد.

### گفتار یکم: جایگاه امنیت در حقوق کیفری

امنیت، گاه به عنوان هدف حقوق کیفری شناخته می‌شود. در چنین شرایطی، آنچه بیش از همه باید مورد توجه و نظر باشد، تعریف امنیت بوده و این که امنیت از منظر چه کسی؟ از منظر مردم یا حاکمیت. روشن است که با تغییر منبع تعریف امنیت، جایگاه حقوق کیفری نیز دچار قبض و بسط شده و حدود مداخله‌ی حقوق کیفری در حیطه‌ی آزادی-های فردی، متغیر می‌شود.

تعیین حدود و تعریف امنیت، خود بازتابی از چگونگی حاکمیت و شرایط اعمال قدرت است. به عبارت دیگر، در حکومت‌های مردم‌سالار، امنیت حاکم، جلوه‌ای از امنیت شهروندان بوده و اقتدار حاکمیت در گرو اقتدار جامعه می‌باشد. اما در حکومت‌های خودکامه، امنیت، به صورت یک‌جانبه تعریف شده و واضح است که در این تعریف، تمایل بر آن است تا اعمال شهروندان هرچه بیشتر در زمره‌ی اقدام علیه امنیت قلمداد شوند و از این رهگذر، دایره‌ی تعریف امنیت، به زیان حقوق و آزادی‌های فردی گسترده‌تر شود. اما گاه حقوق کیفری به عنوان ابزار تأمین امنیت به کار می‌رود. در این صورت، حقوق کیفری از رهگذر جرم‌انگاری و کیفرانگاری و با تهدید به اعمال کیفر، افرادی قصد بر هم زدن نظم عمومی و آسایش شهروندان را داشته باشند، از ارتکاب اعمال بر حذر می‌دارد. در این صورت، حقوق کیفری ابزاری برای تأمین امنیت است. شیوه‌ی جرم‌انگاری در چنین مواردی با نادیده گرفتن برخی از اصول حاکم بر حقوق کیفری چهره‌ای استثنایی به خود گرفته و در قلمرو اعمال کیفر نیز، قانونگذاران تمایل به مدارا و سازش با مرتکبان برخی از جرایم نداشته و کیفرها گسترده و شدید بوده و دست دادرسان نیز در اعمال کیفر باز است. این اقدام‌ها هرچند که به زیان کارکردهای شناخته شده‌ی حقوق کیفری تمام می‌شوند، اما از آنجا که حکومت‌ها در موضوع‌های امنیتی، وجود خویش را در معرض خطر می‌بینند، این سخت‌گیری‌ها قابل توجیه هستند، زیرا در نبود امنیت و در شرایط ناامن، نمی‌توان از دیگر حقوق نیز سراغی گرفت.

اما قابل تأمل‌ترین موضوع در ارتباط با حقوق کیفری و امنیت، نگاه به مقررات آیین دادرسی کیفری یا به عبارتی موازین دادرسی کیفری عادلانه و منصفانه از دریچه‌ی امنیت است. آنجا که اصول شناخته شده‌ی دادرسی کیفری عادلانه و منصفانه که در رعایت حقوق دفاعی متهم، تبلور عینی می‌یابند، با هدف برقراری امنیت، نادیده گرفته شده و

اصول حاکم بر دادرسی کیفری، تبدیل به تشریفات دست و پاگیر شده و مظنون محوری بر عدالت کیفری، مسلط می‌شود.

در چنین شرایطی، دستگاه‌های اجرایی و از جمله پلیس به‌عنوان مسؤول برقراری نظم و امنیت، با استناد به وجود ناامنی در جامعه و بهانه‌ی برقراری امنیت، دست به اقدام‌هایی می‌زنند که آشکارا برخلاف قانون و نیز موازین دادرسی کیفری عادلانه و منصفانه بوده و اقدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، در تصویب و اجرای «دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی» از این دست اقدام‌هاست. این طرح با درنوردیدن اصول غیر قابل نقض حاکم بر حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری و نادیده گرفتن حقوق دفاعی متهمان، در مقام ارتقای امنیت اجتماعی برآمده و به‌نظر از جهت‌های مختلف قابل نقد می‌باشد. در ادامه به اختصار، هر یک از موارد پیش‌گفته را با بیان مثال‌هایی از منظر قانونگذاری و اجرایی بررسی خواهیم کرد.

#### الف- امنیت به‌عنوان هدف حقوق کیفری

امنیت خاطر و آسایش عموم جامعه و بیشتر شهروندان- که از آن به‌عنوان نظم عمومی یاد می‌شود، (آزمایش، ۱۳۸۳) اساسی‌ترین وظیفه حکومت‌ها محسوب می‌شود. در موارد ارتکاب اعمالی که نظم عمومی را مختل می‌کند، حکومت با توسل به حقوق کیفری در مقام برقراری نظم و تامین آسایش خاطر شهروندان می‌باشد. در چنین شرایطی، تأمین امنیت، به‌عنوان یگانه هدف حقوق کیفری مطرح می‌شود. اما، پرسش اصلی این است که حکومت کدام معیار را برای جلوگیری از اعمالی که موجب مختل شدن نظم عمومی می‌شود، مد نظر دارد؟ شاید در ابتدا، طرح این پرسش با توجه به اینکه حقوق کیفری ریشه در قدرت دولت دارد، فاقد جایگاه تلقی شود، اما باید در نظر داشت که همواره حکومت‌ها با شرایطی مواجه بوده‌اند که شهروندان از مفاهیمی مانند نظم عمومی و امنیت برداشت یکسانی با حکومت ندارند. به‌طور مثال، قانونگذار ایران در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ اقدام به جرم‌انگاری عمل ربا کرد. این اقدام در حالی انجام شد که حتی نخبگان جامعه نیز به وفور ارتکاب این عمل در جامعه را باور داشته‌اند (علیزاده اشکلک، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰). قانونگذار با این اقدام، در پی مقابله با پدیده‌ای می‌باشد که از نظر شرع واجد حرمت بوده و در نظر قانونگذار، نظم عمومی را تهدید می‌کرده است. اما

یافته‌های مبتنی بر پژوهش میدانی نشان می‌دهد که با وجود شیوع و وفور ارتکاب ربا در جامعه‌ی ایران، از تعداد کل پرونده‌های کیفری وارده به دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در هشت ماه اول سال ۱۳۸۱ که تعداد آنها ۳۶۳۰۰ فقره بوده است، تنها ۴۰ پرونده به جرم ربا مربوط می‌شد و از این تعداد، ۳۹ پرونده در مرجع تجدیدنظر نقض و رأی بر برائت متهمان صادر شده و فقط یک پرونده منجر به محکومیت شد (همان، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸).

همچنان که ملاحظه می‌شود، دیدگاه حکومت همواره با دیدگاه شهروندان همسو نبوده و این دوگانگی در نهایت به زیان حقوق کیفری و کارکردهای شناخته شده‌ی آن خواهد بود. چه آنکه؛ حکومت‌ها برداشت و طرز تلقی خود را بر جامعه تحمیل کرده و در این وضعیت، مقررات کیفری - به دلیل نپذیرفتن همگانی آنها - در نهایت متروک شده و حقوق کیفری از درون تهی خواهد شد. از این رو به نظر می‌رسد قانونگذار در اقدام به جرم‌انگاری و کیفر اعمال مخلّ نظم عمومی و آسایش خاطر شهروندان، باید نظم مورد نظر شهروندان را در نظر گرفته و اقدام به جرم‌انگاری اعمالی کند که آسایش خاطر شهروندان را سلب کرده، نه اینکه قرائت خود از نظم عمومی را جایگزین دیدگاه شهروندان کند. روشن است که چنین نظم یک‌جانبه و تحمیلی را شهروندان نپذیرفته و در نهایت حقوق کیفری از شأن و جایگاه و هدف اصلی خود - که همانا تأمین نظم عمومی و آسایش خاطر شهروندان می‌باشد - فاصله گرفته و به ابزاری در دست حکومت، تبدیل خواهد شد تا با توجه به دیدگاه خود از آن بهره‌برداری کند و این امر بیش از آنکه باعث تأمین امنیت و آسایش خاطر شهروندان باشد، موجبات تشویش خاطر شهروندان را فراهم می‌کند.

دست‌یابی به امنیت پایدار نیاز به تعریف امنیت، با نگرشی همه‌جانبه دارد و گرنه تعریفی یک‌جانبه و تحمیلی از امنیت، ما را صرفاً به برقراری امنیت زودگذر و موقتی، موفق خواهد کرد و در درازمدت شاهد بروز ناامنی خواهیم بود.

در ایران، تعریف امنیت و ناامنی، بازتابی از دیدگاه حاکم بر بیشتر اعضای مجلس شورای اسلامی و نیز کارگزاران اجرایی نظام بوده و از آنجا که تأمین و برقراری امنیت، هدف حقوق کیفری محسوب می‌شود، توسل بیش از پیش به ابزار کیفر برای دست‌یابی به هدف، موجه و قابل قبول جلوه می‌کند. نگاهی به سیاست جنایی و گفتمان حاکم بر

دوره‌ی هفتم مجلس قانونگذاری ایران، اعم از طرح‌ها و مصوبات آن، ما را به چنین برداشتی رهنمون می‌کند (امیدی، ۱۳۸۷، صص ۵۲-۵۱).

### ب- حقوق کیفری به‌عنوان ابزار تأمین امنیت

حقوق کیفری، گاه در نقش ابزاری برای تأمین امنیت ظاهر می‌شود. استفاده‌ی ابزارگونه از حقوق کیفری برای برقراری امنیت، بیشتر خود را در مقابله با جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی کشور نشان می‌دهد. از این‌رو، نیم‌نگاهی به قوانین و مقررات کیفری در هر کشور و بررسی فصل مربوط به جرایم علیه امنیت (داخلی و خارجی) ما را به تفاوت‌ها در نوع نگاه و شیوه‌ی جرم‌انگاری و تعیین کیفر برای جرایم علیه امنیت، در مقایسه با سایر جرایم رهنمون می‌کند.

این موضوع را می‌توان از دو زاویه بررسی کرد؛ یکی دخالت سیاست در قانونگذاری کیفری که به معنای نفوذ قوه‌ی مجریه یا صاحب منصبان سیاسی، در قوه‌ی قانونگذاری است. این عامل موجب حاکمیت رویکرد امنیت‌گرا شده و سبب می‌شود تا قوانین کیفری پیش‌بینی شده از استواری و مشروعیت اجتماعی بایسته برخوردار نشوند. دوم؛ پیش‌بینی جرم‌های گوناگون و کیفرهای سنگین در لوای برقراری نظم و تأمین امنیت، که این نیز با ویژگی نخست بی‌ارتباط نیست. در اینجا ویژگی جرایم و مجازات‌ها از ویژگی شناخته شده برای سایر جرایم فراتر می‌رود. در هر جامعه‌ای جرایم علیه امنیت ویژگی‌هایی دارند که با سایر جرایم تفاوت دارد، مانند: مطلق بودن جرم (در برابر مقید به نتیجه بودن)، مبهم و موسع بودن واژگان و تعاریف (در برابر شفافیت، محدود و مضیق بودن واژگان و تعاریف)، جرم‌انگاری پیش‌زمینه‌ها، تهیه‌ی مقدمات جرم و ارتکاب اعمال مقدماتی، افزایش مصداق‌های رفتاری جرم، اعمال ضابطه‌ی عینی به جای ضابطه‌ی ذهنی در احراز رکن روانی جرم و مانند آن.

این ویژگی‌ها هرچند ایرادهایی دارند اما به دلیل بایسته‌های امنیت داخلی و خارجی و اهمیت تأمین امنیت، تا اندازه‌ای پذیرش همگانی دارند. البته این مقررات در صورتی پذیرفتنی است که اعمال آنها با رعایت حقوق دفاعی متهمان و مظنونان به ارتکاب جرایم علیه امنیت و در یک دادگاه مستقل، بی‌طرف و واجد صلاحیت قانونی و با رعایت حقوق دفاعی متهمان انجام شود. در غیر این صورت، نگاه امنیتی به مقررات آیین دادرسی کیفری، یا قانون را با سیاست در می‌آمیزد یا سیاست دولت را جاننشین قانون می‌کند و



گنش‌ها و اقدام‌های اجرایی و موقتی را بر اصول شناخته شده و حاکم بر دادرسی کیفری برتری می‌دهد. در چنین شرایطی، امنیت به مفهوم امنیت حاکمیت تعبیر می‌شود نه امنیت شهروندان و روشن است در صورت تعارض امنیت با حقوق و آزادی‌های فردی، این حقوق و آزادی‌های فردی می‌باشد که نادیده انگاشته می‌شود. در این صورت، چنین برداشتی حاکمیت رویکرد امنیت‌گرا بر مقررات دادرسی کیفری را به‌دنبال خواهد داشت (Rezaei, 2002, p.62) در حالی که رعایت موازین دادرسی منصفانه در فرایند دادرسی کیفری از حقوق غیر قابل نقض متهم محسوب می‌شوند. حاکمیت این دیدگاه بر مقررات دادرسی کیفری - که همواره می‌بایست در راستای تعادل میان مصالح جامعه به‌عنوان متضرر از جرم از یک سو و حقوق متهم به‌عنوان مظنون به ارتکاب جرم از سو دیگر، با تأکید بر تساوی سلاح‌ها گام بردارد - شایسته تأمل دو چندان است.

هرچند که تحولات اخیر در قلمرو آیین دادرسی کیفری به گونه‌ای بوده است که شاید موضوع ایجاد تعادل بین حقوق متهم و حقوق جامعه را به‌عنوان یگانه هدف دادرسی کیفری، منسوخ بدانیم و به‌دنبال چندین آیین دادرسی کیفری باشیم تا در هر مورد چهره‌ای مناسب با موضوع و وضعیت از خود نشان دهد (گسن، ۱۳۸۵، ص ۲۴۶)، اما باید یادآوری کرد که با وجود این تحولات، نمی‌توان فلسفه‌ی وجودی مقررات آیین دادرسی کیفری - که همانا حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی است - را نادیده گرفت.

هرچند که تحولات قانونگذاری در قلمرو آیین دادرسی کیفری در جهان، به‌ویژه در یک دهه‌ی اخیر، نگران‌کننده و به سوی نادیده انگاشتن بسیاری از معیارها و موازین دادرسی کیفری عادلانه و منصفانه بوده است، اما باید همواره بر جایگاه موازین دادرسی کیفری تأکید کرده و نباید در راستای مقابله‌ی اثرگذار با برخی از پدیده‌های مجرمانه، معیارهای دادرسی کیفری که ریشه در کرامت انسانی دارند را فراموش کرد.

### ج - امنیت‌گرایی در تقابل با موازین دادرسی منصفانه

آیین دادرسی کیفری، جلوه‌گاه اصلی دادگری بوده و نقطه‌ی اوج نمایش انسانیت در فرایند دادرسی کیفری تبلور می‌یابد. حتی آن‌گاه که مرتکبان جنایت‌های علیه بشریت، نسل‌کشی و جنایت‌های جنگی، به‌عنوان متهم در برابر دستگاه عدالت کیفری قرار می‌گیرند، نباید آنها را به‌عنوان انسانی جنایتکار دید بلکه باید به آنها همچون انسانی که از حقوق برخوردارند توجه کرد (آزمایش، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷). سنگینی اتهام‌ها، گستردگی

جنایت‌ها و وخامت اعمال ارتكابی هیچ‌گاه مجوزی برای برخوردهای غیر انسانی با متهم محسوب نشده و برقراری نظم و امنیت، هرچند که برهم خوردن آن، موجبات پریشانی افکار عمومی را در حد گسترده‌ای فراهم کند، نمی‌تواند کنش‌های غیر انسانی و خارج از مدار انسانیت را توجیه نماید. به تعبیر دیگر، «قواعد آیین دادرسی کیفری خط بطلانی بر این نظریه است که هدف وسیله را توجیه می‌کند و مقامات قضایی در حراست از نظم و امنیت عمومی، از هر قید و بندی رها هستند.» (خالقی، ۱۳۸۹، مقدمه).

از این رو، در توصیف مقررات آیین دادرسی کیفری، همواره از منصفانه بودن آنها یاد شده و دادرسی کیفری منصفانه، به دادرسی برخوردار از ابعاد مختلف حقوق دفاعی متهم تعبیر می‌شود که برگرفته از آموزه‌های حقوق بشر است. از این رو، در شرایطی می‌توان محاکمه را منصفانه تلقی کرد که اصول و قواعد یک نظام مترقی بر جریان دادرسی حاکم بوده و متهم در شرایطی کاملاً آزاد و برخوردار از تمامی تضمین‌های دفاع، محاکمه شود. بنابراین، هر جا که در صلاحیت دادگاه یا استقلال و بی‌طرفی آن تردید باشد، یا حتی از حقوق متهم نادیده گرفته شده باشد، به یقین محاکمه را باید غیرمنصفانه به‌شمار آورد (امیدی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲).

نایده انگاشتن حقوق دفاعی متهم و نقض اصول حاکم بر دادرسی منصفانه، گاه در قالب قانونگذاری تحقق می‌یابد و گاه از رهگذر تدابیر اجرایی و اقدام‌های عوامل اجرایی انجام می‌شود که براساس قانون عهده‌دار نظم و امنیت بوده و در راستای برقراری امنیت، تا جایی پیش می‌روند که حقوق دفاعی متهمان را نادیده می‌انگارند؛ اقدام نیروی انتظامی در اجرای طرح ارتقای امنیت اجتماعی و مقابله با افرادی که آنها را «اراذل و اوپاش» خوانده است، گذشته از تحمیل فضایی امنیتی بر جامعه که خود موجب ناامنی می‌باشد، خارج از ضوابط قانونی و اصول حاکم بر دادرسی کیفری منصفانه بوده است.

اسناد بین‌المللی حقوق بشر، اعمال محدودیت نسبت به موازین دادرسی منصفانه را به شرایط و موقعیت‌های استثنایی موقوف کرده است. به‌عنوان مثال، ماده‌ی ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به کشورهای عضو این امکان را می‌دهد تا در «شرایط اضطراری» که حیات و موجودیت یک ملت در معرض تهدید و خطر می‌باشد، با اعلام رسمی شرایط اضطراری از انجام تعهدات خود در اجرای برخی مواد میثاق خودداری کنند. باید گفت که بر این امکان، شرایط و محدودیت‌های قابل توجهی پیش‌بینی شده است.

ماده‌ی ۱۴ میثاق که تضمین‌کننده‌ی فهرست به‌نسبت مفصلی از حق‌های رویه‌ای و مرتبط با دادرسی کیفری منصفانه می‌باشد، در شرایط اضطراری می‌تواند مشمول محدودیت شود. اما باید تأکید کرد، صرف‌اعلام «شرایط اضطراری» به معنای ایراد محدودیت خود به خودی، نسبت به این حق‌ها نیست و کشورهای عضو مکلف هستند محدودیت‌های ایرادی بر این حق‌ها را به‌طور رسمی و مشخص با بیان موارد، مورد محدودیت اعلام کنند (همان، ۲۴۸). باید یادآور شد که اعمال محدودیت نسبت به حقوق رویه‌ای مندرج در کنوانسیون، هیچ‌گاه اقدام‌های دولت‌ها در ارتکاب اعمال خلاف کرامت ذاتی متهمان و مظنونان از جمله ارتکاب شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی را توجیه نخواهد کرد.

اما تحولات و حوادث دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم در سراسر جهان و به‌ویژه وقایع یازدهم سپتامبر در ایالات متحده‌ی آمریکا، و به موازات آن، روند قانونگذاری‌ها در راستای اتخاذ تدابیر سخت‌گیرانه و خارج شدن از موازين و معیارهای دادرسی منصفانه موجب شده است تا سخن گفتن از پایان آیین دادرسی کیفری، به‌نظر سخنی به‌گزارف نباشد. از همین رو؛ به‌نظر تعدادی از اندیشمندان، این روند قانونگذاری که در قالب «جنگ با تروریسم» تکوین یافته است، به‌گونه‌ای مستقیم از مبارزه با مجرم، به مبارزه با حقوق بشر منجر خواهد شد (Delmas-Marty, 2007, p.584). اعطای اختیارات گسترده به پلیس در راستای کشف جرایم و نقض حریم خصوصی اشخاص، تبعیض در مظنونیت و ورود به فرایند دادرسی کیفری، بازداشت‌های نامعین (نامحدود)، محرومیت از داشتن وکیل مدافع، نبود امکان مواجهه با شهود، جابه‌جایی بار اثبات دلیل یا وارونگی فرض برائت، رواداشت شکنجه، وجود اختیارات ویژه برای دادستان در تعقیب متهم، جایگزین کردن کمیسیون‌های نظامی (جنگی) و دادگاه‌های ویژه به‌جای دادگاه‌های صالح دادگستری، کم کردن دادرسی در زمان معقول و متناسب به دادرسی فوق‌العاده و سریع و در نهایت تعیین کیفرهای نامعین و عدم برخورداری از عفو، نمونه‌هایی از حاکمیت رویکرد امنیت‌محور بر موازين دادرسی کیفری محسوب می‌شوند.

در مقابله با خودسری دولت‌ها در برتری دادن امنیت بر موازين دادرسی منصفانه، گاه موضوع از طریق تدابیر تقنینی به منصفانه‌ی ظهور می‌رسد که در این موارد مراجعی همچون دادگاه قانون اساسی و یا نهادهای مشابه به کنترل اقدام‌های تقنینی در تطبیق آنها با قوانین

برتر اقدام می‌کنند و گاه موضوع جنبه‌ی اجرایی می‌یابد که در این موارد مراجع قضایی با صلاحیت منطقه‌ای همچون دادگاه اروپایی حقوق بشر عهده‌دار تطبیق اقدام‌ها و کنش‌های دولت‌ها با موازین قانون هستند. در این موارد، تلاش مراجع قضایی بر آن است تا همواره موازین دادرسی منصفانه که منبعث از اسناد بین‌المللی حقوق بشر هستند، به بهانه‌ی وجود ناامنی و با داعیه برقراری امنیت قربانی نشوند.

در ایران، روند تکوین رویکرد امنیت‌گرایانه - به‌ویژه در سال‌های اخیر - به‌گونه‌ای متفاوت انجام شد و در ابتدا نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران «دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی» را به اجرا کرد و سپس نمایندگان مجلس شورای اسلامی با رویکردی مشابه، کلیات «طرح تشدید مجازات اخلاف در امنیت روانی جامعه» را تصویب کردند و طرح اخیر هرچند که موجودیت قانونی نیافته است، بدون شک، حکایت از وجود چنین دیدگاهی نزد نمایندگان مجلس شورای اسلامی دارد (امیدی، ۱۳۸۸، ص ۷۹).

اجرای طرح ارتقای امنیت اجتماعی از سوی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به چگونگی اجرای طرح که زوایایی از آن در رسانه‌ها پخش شد، خود‌گویای حاکمیت رویکردی امنیت‌محور بر این طرح می‌باشد. اجرای چنین طرحی که جایگاه قانونی نداشته و اقدام‌های انجام شده در راستای آن نیز خارج از حدود اختیارات نیروی انتظامی به‌عنوان ضابط قضایی بوده است، نقض آشکار موازین دادرسی کیفری منصفانه بوده و نیروی انتظامی با طرح شعار مقابله با «اراذل و اوباش» در رسانه‌ها، به دنبال آن بوده است تا وانمود کند که این طرح در راستای انجام وظیفه‌ی نیروی انتظامی مبنی بر برقراری نظم و امنیت بوده و حال آنکه، برقراری امنیت پایدار، از رهگذر اقدام‌های خودسرانه و خارج از مدار قانون، هیچ‌گاه تحقق نخواهد یافت. چه آنکه، «پایه‌ی جامعه‌ی پیشرو، امنیت و پایه‌ی امنیت، قانون‌مند شدن جامعه بوده و برای امنیت پایدار، باید قانون در جامعه پایدار شود.» (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۹۱).

یکی از راهکارهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با تعدیات دولت و مأموران دولتی نسبت به شهروندان، وجود نهادی قضایی است که عهده‌دار انطباق تصمیم‌های دولت و اقدام‌های مأموران دولتی با موازین قانونی باشد. استقلال و بی‌طرفی و درک درست این نهاد قضایی از جایگاه و فلسفه‌ی وجودی خود، در جلوگیری از تعدی به حقوق شهروندان و حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی را نمی‌توان

انکار کرد. با این حال، با وجود رویه‌ی قضایی قابل دفاع، این مرجع در جلوگیری از تعدی دولت به حقوق و آزادی‌های شهروندان، متأسفانه در پاره‌ای موارد دیوان با برخی مصلحت‌اندیشی‌ها، در ایفای نقش واقعی خود، به‌عنوان مرجعی قضایی در تضمین حقوق شهروندان، ناکام بوده است.

همچنین گروهی از وکلای دادگستری از دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی شکایت کرده و ابطال این دستورالعمل را از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری درخواست کردند. رأی هیأت عمومی در رد شکایت شاکی - که انگیزه‌ی اصلی نگارنده در نگارش این مقاله بوده است - و نیز دفاع نیروی انتظامی از عملکرد خود در اجرای این طرح از منظر قانون گرایي و نیز موازين دادرسي منصفانه، درخور توجه بوده و شایسته تأمل می‌باشد. در ادامه‌ی این بحث، دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی را از نظر جایگاه قانونی آن، بررسی اجمالی کرده و سپس موضع هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رویارویی با این موضوع را با نگرش به جایگاه قانونی و نیز فلسفه‌ی وجودی دیوان عدالت اداری، نقد و بررسی خواهیم کرد.

### گفتار دوم: دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی و رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در بوته نقد

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۸۶ با هدف دستیابی به امنیت اخلاقی و اجتماعی از رهگذر مقابله با ناهنجاری‌هایی مانند؛ بی‌بند و باری، لاپالایی گری، انحراف‌های اخلاقی و اجتماعی و اوباش‌گری - که ادبیاتی برخاسته از طرح یادشده دارد - دستورالعمل موسوم به طرح ارتقای امنیت اجتماعی در سراسر کشور را تصویب و اجرا کرد.<sup>۱</sup> این دستورالعمل به‌دنبال اجرای این طرح در سال ۱۳۸۵ از سوی نیروی انتظامی در سراسر کشور، تصویب شده و در سال‌های پس از آن نیز از سوی نیروی انتظامی اجرا شد. در بهمن ماه سال ۱۳۸۷ رئیس‌جمهور طی نامه‌ای خطاب به وزیر کشور

۱. یکی از نویسندگان در قالب طنز، « طرح امنیت اجتماعی » را این چنین تعریف می‌کند: «چشم پوشی از خطاهای بزرگ و اصلاح خطاهای کوچک با سر و صدا و شدیدترین شکل ممکن» محمدی جرقویه ای، محمد رضا، طنز ترمینولوژی حقوق، خبرنگار کانون وکلای دادگستری اصفهان، شماره ۴۵، فروردین ۱۳۸۹، ص ۸۸.

خواستار بازنگری در طرح ارتقای امنیت اجتماعی شد که این اقدام با استقبال برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی همراه بود.

در اجرای این طرح، همواره از برخورد با افرادی سخن به میان آمده است که آنان را «اراذل و اوباش» خوانده‌اند، بدون اینکه این عبارت در متون قانونی و مقررات کیفری تعریف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد. اقدام‌های انجام شده از سوی نیروی انتظامی در مقابله با اشخاصی که آنان را اراذل و اوباش خطاب کرده، مبنای قانونی نداشته و بدون حکمی قطعی از سوی مرجع صلاحیت‌دار کیفری انجام شده و نیروی انتظامی با شناسایی افراد موسوم به «اراذل و اوباش»، آنها را پس از دستگیری به مردم معرفی و بازداشت کرده‌اند. در برخورد با دیگر افراد که به زعم آنها ظواهر و حجاب شرعی را رعایت نکرده‌اند نیز شیوه‌های برخورد خارج از حدود مقرر قانونی بوده است. به عبارت دیگر، نیروی انتظامی با هدف تأمین امنیت، براساس دستورالعمل پیش گفته، به صورت هم‌زمان، در جایگاه قانونگذار، اقدام به جرم تلقی کردن پاره‌ای از رفتارهای شهروندان کرده و سپس در جایگاه قوه قضائیه و مراجع صالح کیفری اقدام به صدور حکم و تعیین مجازات و در نهایت در مقام مجری حکم، اقدام به اجرای احکام کیفری کرده است. نمونه‌های بسیاری از این اقدام‌ها و از جمله گردانیدن افراد موسوم به اراذل و اوباش در سطح شهر و مانند آن بارها از رسانه‌ها و به ویژه صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، پخش شد.

براساس بند ۸ ماده ۴ قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۹ کشف جرایم بازرسی و تحقیق و حفظ آثار و دلایل جرم و دستگیری متهمان و جلوگیری از فرار و اختفاء آنها، بر عهده‌ی این نیرو است. با این وجود، نیروی انتظامی براساس بند ۱ ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، ضابط دادگستری بوده و هر گونه اقدامی به‌ویژه در راستای تحدید آزادی متهم، باید با دستور قبلی مقام قضایی باشد.

در جرایم مشهود، براساس ماده ۲۴ قانون پیش گفته، در صورتی که بازداشت متهم برای تکمیل تحقیقات ضروری باشد، موضوع اتهام باید با بیان دلایل بلافاصله به صورت کتبی به متهم ابلاغ شود و حداکثر تا ۲۴ ساعت می‌توانند متهم را تحت نظر نگهداری کنند و باید در اولین فرصت مراتب را به‌منظور اتخاذ تصمیم قانونی به اطلاع مقام قضایی

برسانند. بر اساس ماده ۱۸ این قانون، در جرایم غیر مشهود، باید مراتب را به منظور کسب تکلیف و اخذ دستور لازم به مقام ذیصلاح قضایی اعلام کنند. در جرایمی که وقوع آنها مشکوک بوده و یا اطلاعات ضابطان دادگستری از منابع موثق نباشد، براساس ماده ۲۲، تا پیش از اطلاع به مقام قضایی، فقط می‌توانند تحقیقات لازم را بدون این که حق دستگیری یا ورود به منزل کسی را داشته باشند، انجام داده و نتیجه‌ی تحقیقات را به مقام قضایی اطلاع دهند.

همچنان که ملاحظه می‌شود، در مقررات آیین دادرسی کیفری، به جز موارد پیش گفته، نیروی انتظامی حق هیچ‌گونه مداخله‌ای در تحقیقات مقدماتی دادرسی کیفری و نیز تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندان-حتی به بهانه‌ی برقراری نظم و امنیت- ندارد؛ اما اقدام‌های انجام شده در راستای اجرای طرح ارتقای امنیت اجتماعی، آشکارا با نادیده انگاشتن مقررات قانونی و نیز حقوق شهروندان از داشتن حق دادرسی منصفانه انجام شده است. چه آنکه، اگر شهروند مرتکب جرم شده و اتهامی علیه وی مطرح شده باشد، باید در چارچوب پیش‌بینی شده‌ی قانونی و همچنین با رعایت تضمین‌های حقوق دفاعی متهم به اتهام وی رسیدگی و رأی صادر شود و چنان‌چه مرتکب جرمی نشده باشد، به صرف ظن و گمان و یا سوابق کیفری و یا الصاق برچسب مجرم و یا اراذل و اوپاش، نمی‌توان شهروند را از حقوق و آزادی‌های فردی مشروع وی محروم کرد. به‌ویژه آنکه، این تحدید آزادی از سوی مرجعی که صلاحیت ندارد، انجام شود. اقدام‌های انجام شده از سوی نیروی انتظامی نسبت به شهروندان، نقض حقوق شهروندی و نیز نادیده انگاشتن موازین دادرسی کیفری منصفانه محسوب می‌شوند. در صورت شکایت شهروندان از این اقدام‌ها باید نسبت به آنها رسیدگی قضایی انجام شود و چنین اقدام‌هایی باید با اصول برتر و قواعد هنجاری و بنیادین محک زده شوند تا قانون‌مند بودن یا خودسرانه بودن آنها مشخص شود. نیروی انتظامی که به موجب قانون نیروی انتظامی مصوب ۱۳۶۹/۴/۲۷، از ادغام نیروهای شهربانی، کمیته و ژاندارمری تشکیل شد، براساس ماده‌ی ۲ این قانون؛ «سازمانی است مسلح وابسته به وزارت کشور و در تابعیت فرماندهی کل قوا». از این رو، این سازمان دولتی محسوب می‌شود و با توجه به بند ۱ ماده‌ی ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری، بر صلاحیت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اقدام‌ها و تصمیم‌های خلاف قانون این مرجع تردیدی وجود ندارد و رویه‌ی قضایی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در باطل کردن

بخشنامه‌های خلاف قانون نیروی انتظامی مؤید این برداشت است. در ادامه، به اختصار شکایت شاکی و سیر پرونده و سپس رأی صادره از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری بیان شده و سپس مبانی این رأی بررسی و تحلیل می‌شود.

#### الف- رأی شماره ۴۷۶ مورخ ۱۳۸۷/۷/۱۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

در پرونده‌ی کلاسه ۵۰۱/۸۶ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، شاکی دادخواستی به این مرجع تقدیم و اعلام داشت: «نیروی انتظامی چندی است که طرحی به صورت گسترده تحت عنوان طرح ارتقای امنیت اجتماعی ارائه نموده است هرچند به صورت مکتوب توسط مجری آن ارائه نشده با توجه به اینکه خارج از صلاحیت نیروی انتظامی و حتی قوه مجریه بوده و اقدام مناسب جهت جلوگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین از جمله وظایف قوه قضائیه می‌باشد، نه قوه مجریه، آن هم منوط به تصویب قانون می‌باشد، در حالی که، این طرح متضمن جرم‌انگاری و تعریف عناوین مجرمانه مصادیق جرم می‌باشد و منجر به تجاوز به حدود صلاحیت سایر قوا و بر خلاف اصل ۵۷ قانون اساسی است. این طرح به صورت کاملاً سلیقه‌ای و بدون توجه به مبانی فقهی و قانونی و حتی بر خلاف نظر بسیاری از مراجع تقلید بوده است این اقدامات بر خلاف اصول قانون اساسی و اصول آن می‌باشد و به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسی در خواست ابطال اقدامات نیروی انتظامی و این طرح و جلوگیری از ادامه و اجرای آن را دارد.»

معاون حقوقی و امور مجلس نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در پاسخ به شکایت یادشده طی نامه شماره ۴۳۳۳/۴۲۳۵/۰۱/۲۰۲/۴۰۴/۷۴ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۷ اعلام داشته است: ۱- نیروی انتظامی برای انجام وظایف پر شمار و سنگین خود به اندازه‌ی کافی از پشتوانه‌ی قانونی برخوردار است و بدیهی است ناجا برای مبارزه با جرم و مجرم‌نیازی به صدور دستورالعمل، طرح یا بخش‌نامه ندارد. ۲- نیروی انتظامی براساس قوانین عدیده از جمله قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و قانون ناجا مصوب ۱۳۶۹ به- عنوان ضابط دادگستری محسوب می‌شود. این وظایف الزاماً در ارتباط تنگاتنگ با قوه قضائیه بوده و اقدام ضابطان ناجا قبل از آنکه اقدامی انتظامی باشد، عملی قضایی و طبق همان قوانین پیش گفته تحت نظارت و تعلیمات مقام محترم قضایی صورت می‌گیرد. ۳- به موجب بند یک ماده ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری ضروری است شاکی مشخص نماید



کدام یک از موارد اشاره شده از حیث مخالفت مدلول آنها با قوانین و مقررات می باشد که موجبات رسیدگی در آن دیوان شده و وارد کردن ایرادات کلی به مانند موارد مطروحه در دادخواست موجباتی برای رسیدگی قضایی نیست. ۴- شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۵۶۶ مورخ ۱۳۸۴/۵/۴ راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف را در ۴۷ بند تصویب و برای اجرا به دستگاه های ذیربط ابلاغ کرده و در بند ۳۳ آن به هماهنگی و وحدت رویه مستمر و پایدار در برخورد با ناهنجاری های فرهنگی توسط دستگاه های مختلف در چارچوب قانون اشاره شده است و همانگونه که مستحضرید شورای عالی انقلاب فرهنگی به موجب حکم رهبر کبیر انقلاب (ره) در مورخ ۱۳۶۳/۹/۱۹ تشکیل و به موجب فرمان معظم له در مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ و مصوبه ۱۳۷۶/۹/۲ شورای یادشده مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در حکم قانون می باشد.»

**هیأت عمومی دیوان عدالت اداری پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره، با اکثریت آراء مبادرت به صدور رأی می نماید:**

«به موجب اصل ۱۷۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده یک و بند یک ماده ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ تصویب نامه ها و آیین نامه ها و سایر مقررات دولتی از جهات یادشده در قانون قابل اعتراض و رسیدگی و اتخاذ تصمیم در هیأت عمومی دیوان است. نظر به اینکه از طرف شاکی مصوبه ای با عنوان طرح ارتقای امنیت اجتماعی ارائه نشده و مفاد لایحه ی جوابیه ی اداره ی حقوقی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران نیز مفهم نبود دستورالعمل یا مصوبه ای در این باب می باشد و ابطال اقدامات نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در قالب طرح ارتقای امنیت اجتماعی هم از مصادیق مقررات دولتی و از جمله موارد احصاء شده در قلمرو صلاحیت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری محسوب نمی شود، بنابراین موضوع شکایت به دلایل بیان شده قابل رسیدگی و امعان نظر در هیأت عمومی دیوان نیست.»

#### **ب- نقد و بررسی رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری**

در ادبیات حقوقی ایران، دادرسی اداری سابقه ی دیرینه ای ندارد. نخستین اقدام جدی در این زمینه را می توان در اندیشه ی دادگاه حقوق بشر یا شورای دولتی - که توسط مرحوم دکتر متین دفتری در سال ۱۳۳۸ مطرح شد - متجلی دانست. این اندیشه در تاریخ

۱۳۳۹/۲/۷ لباس قانون را به تن کرد و وارد ادبیات حقوقی ایران شد. اما چنین نهادی هیچ‌گاه در عمل عینیت نیافت.

پس از انقلاب اسلامی، دیوان عدالت اداری در اجرای اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دنبال تجربه‌ی ناموفق مربوط به اجرا نشدن قانون شورای دولتی مصوب ۱۳۳۹ و به منظور تحقق نظارت قضایی بر اعمال اداری و رسیدگی به شکایت‌ها و دعاوی مردم علیه تصمیم‌های مأموران و واحدهای دولتی تاسیس شد. مطابق این اصل: «به منظور رسیدگی به شکایت‌ها، تظلمات و اعتراض‌های مردم نسبت به مأموران یا واحدها و یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه‌ی قضائیه تاسیس می‌شود.» فلسفه‌ی وجودی دیوان عدالت اداری، در اندیشه‌ی پیش‌بینی مراجعی مستقل و بی‌طرف برای جلوگیری از خودسری حکام و دولت-مردان و عمال و کارگزاران آنان نهفته است. وجود مراجع قضایی مستقل، مقتدر و کارآمد ضمانتی برای تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان و جلوگیری از خودسری دولت‌ها و تعدی مأموران اجرایی به حقوق و آزادی‌های افراد می‌باشد.

وجود چنین مراجعی، در همه‌ی نظام‌های سیاسی امری ضروری است. چه آنکه، اقدام-های دولت همواره در تعارضی پایان‌ناپذیر با حقوق و آزادی‌های فردی قرار دارد و وجود مراجع نظارتی و قضایی مستقل و بی‌طرف مانعی بر زیاده‌خواهی دولت‌ها و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان می‌باشد. آمیختگی قدرت دولت با سیاست و تلاش برای گذار از مرزهای آزادی فردی و تحدید قلمرو آن به سود قدرت حاکمیت، اهمیت وجود چنین مراجعی را بیش از پیش آشکار می‌کند.

در برخی از دولت‌ها، مرز آنچه مجاز و غیرمجاز نامیده می‌شود، همیشه متغیر است. قانون در هر مورد، نه به مجموعه‌ای از اصول توافق شده، بلکه به زمینه‌ی متغیری بستگی دارد که در آن جناح مخالف هیچ معیاری ندارد که بدانند تا چه حد می‌توانند بگویند و سرکوب نشود، و دولت هم هیچ معیاری ندارد که بفهمد هر بار که سرکوب می‌کند و به جای قانع‌سازی، اعمال فشار می‌کند، از نظر سیاسی، چه قدر ضرر و زیان می‌بیند (ادوارد و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۳۶). از این رو، مراجع نظارتی و قضایی مستقل و بی‌طرف همواره تضمینی اثرگذار در جلوگیری از خودسری دولت‌ها بوده‌اند.

دیوان عدالت اداری، در رأی پیش گفته، آشکارا از فلسفه‌ی وجودی و نیز رسالت قانونی خود فاصله گرفته است و به جای آن که بر مبنای قانون و مقررات، اقدام‌های نیروی انتظامی را ارزیابی کند و با احراز تخطی از قانون، اقدام‌های انجام شده را باطل اعلام کند، به نوعی از احراز حقیقت طفره رفته و نتوانسته است در برابر این آزمون موفق و سربلند باشد.

در ادامه جهات مورد نظر در لایحه‌ی نیروی انتظامی و تمسک به مصوبه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی و سپس چگونگی طفره و تعلل دیوان عدالت اداری را بررسی خواهیم کرد.

پیش از آن، به دلیل اهمیت موضوع تضمین حقوق و آزادی‌های فردی، جایگاه این مهم را در قانون اساسی به عنوان قانون برتر و بنیادین، بررسی خواهیم کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با درک درست از موقعیت آزادی‌های فردی و اهمیت آن در جامعه در اصل نهم، تعدی به آزادی‌های فردی را حتی در قالب قانون بر نمی‌تابد و روشن است هر اقدامی در مخالفت با محتوای این اصل انجام شود، باطل و اعتبار ندارد. حاکمیت این اصل شامل تمامی مراجع نظارتی و قضایی بوده و اختصاص آن به شورای نگهبان برخلاف نظر مقنن و نیز ضرورت تفسیر قضایی در مقام رسیدگی است.

#### ۱. حاکمیت اصل نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصل نهم، ذیل فصل اول - با عنوان اصول کلی - مقرر داشته است: «... هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.» این اصل که در متمم قانون اساسی مشروطه پیش‌بینی نشده بود، از اصول ناب و متاسفانه فراموش شده‌ی قانون اساسی محسوب می‌شود.

از بررسی مشروح مذاکرات مجلس درباره‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین برداشت می‌شود که تدوین‌کنندگان این اصل، با توجه به فضای امنیتی ایجاد شده توسط رژیم سابق و با توجه به این که به نام حفظ امنیت کشور و امنیت ملی هرگونه آزادی

محدود می‌شد، چنین اصل ارزشمندی را پیش‌بینی کرده‌اند و روشن است که خطاب این اصل فقط مرجع قانونگذاری را شامل نمی‌شود، بلکه مراجع قضایی نیز در مقام ایفای وظایف قانونی خود می‌توانند این اصل را سرلوحه قرار دهند تا در مواجهه با اقدام‌هایی که از سوی دستگاه‌های اجرایی، به نام حفظ استقلال و تمامیت کشور، امنیت داخلی و خارجی کشور و مانند آن، حقوق و آزادی‌های فردی محدود می‌شوند، از اختیار قانونی خود بهره‌گیرند و مانع از سلب حقوق و آزادی‌های اشخاص شوند. گستره‌ی این اصل تا آنجاست که سلب آزادی‌های مشروع و شناخته شده‌ی قانونی را حتی اگر با وضع و تصویب قوانین و مقررات باشد، بر نمی‌تابد و در مقام اعلام بی‌اعتباری چنین قوانین و مقرراتی است. به نظر می‌رسد هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، با وجود حاکمیت این اصل قانون اساسی، در اتخاذ تصمیم پیرامون دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی، از جایگاه قانونی مندرج در اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فاصله گرفته باشد. بررسی اجمالی این دستورالعمل، آنچنان که در رسانه‌ها بازتاب داشته، حکایت از اتخاذ تدابیری دارد که بر مبنای آنها، به بهانه‌ی برقراری امنیت، حقوق و آزادی‌های فردی، آشکارا نادیده انگاشته شده است.

## ۲. تمسک نیروی انتظامی به مصوبه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی

همچنان که در رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری آمده، نیروی انتظامی اقدام‌های خود را به مصوبه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی مستند کرده است؛ «... شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۵۶۶ مورخ ۱۳۸۴/۵/۴ راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف را در ۴۷ بند تصویب و جهت اجرا به دستگاه‌های ذیربط ابلاغ کرده و در بند ۳۳ آن به هماهنگی و وحدت رویه مستمر و پایدار در برخورد با ناهنجاری‌های فرهنگی توسط دستگاه‌های مختلف در چهارچوب قانون اشاره گردیده است و همان‌گونه که مستحضرید شورای عالی انقلاب فرهنگی به موجب حکم رهبر کبیر انقلاب (ره) در مورخ ۱۳۶۳/۹/۱۹ تشکیل و به موجب فرمان معظم له در مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ و مصوبه ۱۳۷۶/۹/۲ شورای مذکور مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در حکم قانون می‌باشد.»

بررسی پیشینه‌ی رویه‌ای دیوان عدالت اداری، نشان می‌دهد که دیوان در مواجهه با مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی دو رویه‌ی کاملاً متفاوت داشته است؛ دیوان

عدالت اداری از بدو تأسیس تا سال ۱۳۷۲ به دلیل «در حکم قانون دانستن مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی» کنترل آنها را خارج از صلاحیت خود دانسته و از سال ۱۳۷۸ تا زمان تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری در سال ۱۳۸۵، دیوان به موجب آرای متعددی ضمن پذیرش صلاحیت خود در کنترل مصوبه‌های آن مرجع، به شکایت اشخاص رسیدگی می‌کرد و برخی از مصوبه‌های این شورا را به علت مغایرت با قوانین ابطال کرد (محمودی، ۱۳۸۶: ۲۳۸). اما قانون جدید دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۳/۹ در اقدامی مغایر با شأن و فلسفه وجودی دیوان، در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۹ مصوبه‌های این شورا را از شمول صلاحیت دیوان در کنترل مصوبه‌ها و تصمیم‌های شورا خارج کرده است. در خصوص شأن و مرتبه‌ی مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی و این که آیا مصوبه‌های شورا را می‌توان قانون محسوب کرد یا خیر؟

می‌توان گفت با عنایت به جایگاه قوه‌ی مقننه در قانون اساسی و با توجه به اصول پنجاه و هشت و هفتاد و یکم قانون اساسی، قانونگذاری در صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی است. از این رو، نمی‌توان این شورا را مرجع قانونگذاری دانست و در نتیجه، اطلاق عنوان قانون بر مصوبه‌های این شورا خالی از ایراد نخواهد بود. بنابراین، تمسک نیروی انتظامی به مصوبه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی در راستای موجه و قانونی جلوه دادن اقدام‌های انجام شده و نقض حقوق اساسی شهروندان، نمی‌تواند مبنای قانونی داشته باشد.

### ۳. قرائتی نو از جایگاه نیروی انتظامی و مفهوم ضابطیت

نیروی انتظامی، در مقام پاسخ به شکایت شهروندان و در مقام توجیه اقدام‌های انجام شده توسط آن مرجع در اجرای طرح امنیت اجتماعی بیان داشته است: «... ۱- نیروی انتظامی برای انجام وظایف پر شمار و سنگین خود به اندازه‌ی کافی از پشتوانه‌ی قانونی برخوردار است و بدیهی است ناجا برای مبارزه با جرم و مجرم نیازی به صدور دستورالعمل، طرح یا بخشنامه ندارد. ۲- نیروی انتظامی طبق قوانین عدیده از جمله قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و قانون ناجا مصوب ۱۳۶۹ به‌عنوان ضابط دادگستری محسوب می‌گردد. این وظایف الزاماً در ارتباط تنگاتنگ با قوه قضائیه بوده و اقدام ضابطین ناجا، قبل از آن که اقدامی انتظامی باشد، عملی قضایی و طبق همان قوانین پیش گفته تحت نظارت و تعلیمات مقام محترم قضایی صورت می‌گیرد...»

ادبیات به کار رفته در این دفاعیه، دلالت بر آن دارد که نیروی انتظامی، چنین تصور کرده است که در مقابله با پدیده‌ی مجرمانه اختیارات کامل داشته و چون این اقدام‌ها در راستای برخورد با مجرمان به کار می‌روند، توجیه کافی را دارند. حال آن‌که، نیروی انتظامی مطابق بند یک ماده‌ی ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضابط دادگستری محسوب می‌شود و روشن است توسل به هر اقدام علیه حقوق و آزادی‌های شهروندان باید با اخذ مجوز قضایی و براساس قانون انجام شود. نیروی انتظامی در چارچوب مقرر در مواد ۱۸، ۲۱ و ۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری و فقط در جرایم مشهود از پاره‌ای اختیارات محدود برای اقدام علیه حقوق و آزادی‌های شهروندان برخوردار است. به هیچ روی نمی‌توان از مقررات پیش گفته استنباط کرد که نیروی انتظامی در برخورد با- به تعبیر نیروی انتظامی- جرم و مجرم اختیار و صلاحیت هر اقدامی را دارد.

به همین دلیل، برخی از اندیشمندان علوم کیفری و جرم‌شناسی، به دُرستی، همواره از این‌گونه مداخله‌ها و تجاوز به حقوق و آزادی‌های شهروندان که آن را دخالت قوه‌ی مجریه در امر قضا دانسته‌اند، بیمناک بوده و خطر آن را گوشزد کرده‌اند (آزمایش، ۱۳۸۶: ۱۱). این نوشتار، در مقام انکار نقش و جایگاه نیروی انتظامی در تأمین امنیت جامعه نیست، اما باید توجه کرد که تأمین امنیت، می‌بایست در پرتو قانون و با رعایت حقوق قانونی شهروندان انجام شود و نمی‌توان به صرف این‌که نیروی انتظامی عهده‌دار تأمین امنیت است، قائل به این امر شویم که نیروی انتظامی نیازی به رعایت قانون ندارد و چون هدف تأمین امنیت می‌باشد، هر اقدامی در راستای دستیابی به آن موجه خواهد بود. چنین برداشتی از فحوای پاسخ نیروی انتظامی قابل استنباط بوده و البته شایسته‌ی نقد و غیرقابل پذیرش است، زیرا تأمین امنیت باید در سایه‌ی تأمین آسایش خاطر شهروندان فراهم شود نه با ایجاد رعب و وحشت.

#### ۴. طفره‌ی قضایی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

آنچه رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را قابل تأمل تر می‌کند، طفره رفتن این مرجع، از ورود در ماهیت امر و تحلیل حقوقی اقدام‌های نیروی انتظامی در راستای تصویب و اجرای دستورالعمل موضوع شکایت است. نیروی انتظامی در مقام پاسخ به شکایت مطروحه اعلام می‌دارد: «به موجب بند یک ماده ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری ضروری

است شاکی مشخص نماید کدام يك از موارد اشاره شده از حيث مخالفت مدلول آنها با قوانين و مقررات می باشد که موجبات رسیدگی در آن دیوان گردیده و وارد نمودن ایرادات کلی به مانند موارد مطروحه در دادخواست موجباتی برای رسیدگی قضایی نمی باشد...» و شگفت آن که هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، در رأی صادره تصریح می کند؛ «نظر به اینکه از طرف شاکی مصوبه ای تحت عنوان طرح ارتقاء امنیت اجتماعی ارائه نشده است و مفاد لایحه جوابیه اداره حقوقی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران نیز مفهوم عدم وجود دستور العمل یا مصوبه ای در این باب است و ابطال اقدامات نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در قالب طرح ارتقاء امنیت اجتماعی هم از مصادیق مقررات دولتی و از جمله موارد احصاء شده در قلمرو صلاحیت هیات عمومی دیوان عدالت اداری محسوب نمی شود، بنابراین موضوع شکایت به جهات فوق الذکر قابل رسیدگی و امعان نظر در هیات عمومی دیوان نمی باشد.» رأی صادره در حالی به رد شکایت، صادر شده است که در مقررات قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ چنین تصریحی مبنی بر تکلیف شاکی به ارایه مصوبه ای موضوع شکایت، دیده نمی شود و دیوان عدالت اداری براساس اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی و نیز بند ۱ ماده ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ مکلف به رسیدگی به شکایت ها و تظلمات و اعتراض های اشخاص حقیقی و حقوقی از آیین نامه ها و سایر نظام ها و مقررات دولتی از نظر مخالفت مدلول آنها با قانون است.

در واقع، شاکی با اعلام شکایت خود، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را به رسیدگی نسبت به مقرره ای مورد اعتراض، مکلف می کند و این مرجع نمی تواند تکلیف به ارایه کردن مصوبه ای مورد شکایت را به شاکی تحمیل کند. گاه در پاره ای موارد و بنا بر ملاحظه هایی، امکان دارد که مرجع تصویب کننده آیین نامه، دستورالعمل و سایر نظام ها و مقررات دولتی، آن را در ردیف «اسناد طبقه بندی شده» قلمداد کند و از این رو دسترسی شهروندان به آن اسناد، در عمل غیر ممکن خواهد شد. در چنین شرایطی، تکلیف به شاکی برای ارایه مصوبه ای که اساساً امکان دسترسی به آن نیست اما آثار اجرای آن در جامعه مشهود است، نوعی تکلیف به مالایطاق می باشد.

نکته قابل بیان در این جایگاه، آن است که ماده ۳ آیین نامه ی طرز نگهداری اسناد سری و محرمانه و طبقه بندی و نحوه ی مشخص کردن نوع اسناد و اطلاعات مصوب

۱۳۵۴/۱۰/۱ هیأت وزیران، تعیین طبقه‌ی سند را به مسئول واحد تهیه‌کننده‌ی سند، واگذار کرده است و در این موارد، تهیه‌کننده‌ی سند با در اولویت قرار دادن منافع سازمان متبوع خود، اصل را بر محرمانه بودن سند قرار خواهد داد. هرچند که در ادامه‌ی ماده‌ی ۳ آیین-نامه در مواردی که نظر مسئول واحد، بر سرّی بودن سند باشد، موافقت رئیس سازمان را ضروری شناخته، اما این موافقت صرفاً از باب تشریفات اداری بوده و در عمل بر اصل موضوع و این که شهروندان را از دست‌یابی به برخی اسناد مرتبط با مهم‌ترین حقوق قانونی خود محروم می‌کند، تأثیری نخواهد داشت.

باید یادآوری کرد که نیروی انتظامی در جوابیه‌ی خود منکر وجود مصوبه نشده بلکه از عبارت «وارد کردن ایراد کلی به مانند موارد مطرحه در دادخواست موجباتی برای رسیدگی قضایی نیست...» چنین استنباط می‌شود که به‌طور ضمنی وجود چنین دستورالعملی را تأیید کرده است، اما ایراد نیروی انتظامی به‌عنوان طرف شکایت، این بوده که شاکی باید به‌طور دقیق موارد خلاف قانون بودن آن را بیان کند و اقدام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به نوعی مصادره‌ی به مطلوب محسوب می‌شود، زیرا مشخص نکرده که چگونه از مفاد جوابیه استنباط کرده است که در این‌باره مصوبه‌ای وجود ندارد.

### نتیجه

امنیت، با وجود دیرینگی و تمام‌اهمیتی که برای آن بیان شد، به علت سیال بودن مفهوم و قابل تفسیر بودن آن، همواره در معرض سوء برداشت و تبدیل شدن به بهانه‌ای برای سرکوبی حقوق و آزادی‌های فردی و نادیده‌انگاشتن موازین دادرسی کیفری منصفانه بوده است. برقراری امنیت از سوی نهادهای مسؤول تأمین امنیت، در صورتی که بر پایه‌ی قانون مبتنی بر حقوق اساسی و هنجارهای برتر و با رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان نباشد، بیش از آن که امنیت و آسایش خاطر شهروندان را تأمین کند، احساس ناامنی و ترس را به ارمغان خواهد آورد.

از این‌رو، همواره وجود نهادهای نظارتی و مراجع قضایی مستقل، بی‌طرف و کارآمد برای پاسداشت حقوق و آزادی‌های فردی و جلوگیری از تعدی مأموران دولت به شهروندان، امری ضروری بوده و در نبود چنین مراجعی، حاکمیت با هدف حفظ قدرت و با دستاویز قرار دادن تأمین و تضمین امنیت جامعه و مردم، به حقوق و آزادی‌های فردی



تعرض خواهد کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی در برابر تعدیات مأموران دولت، مرجعی قضایی به نام دیوان عدالت اداری پیش‌بینی کرده است. رویه‌ی قضایی این مرجع در مواجهه با دستورالعمل موسوم به طرح ارتقای امنیت اجتماعی، -که نیروی پلیس را در جایگاه قانونگذار، قاضی و سپس مجری احکام کیفری قرار داده است- آشکارا با فلسفه‌ی وجودی دیوان عدالت اداری تعارض دارد. دیوان عدالت اداری، در صدور این رأی بیش از آن‌که در راستای ایفای نقش و جایگاه قانونی خود در جلوگیری از تعدی به حقوق و آزادی‌های افراد گام بردارد، به نوعی طفره‌ی قضایی متوسل شده و با تمسک به این‌که اقدام‌های نیروی انتظامی در اجرای طرح ارتقای امنیت اجتماعی از مصادیق مقررات دولتی محسوب نمی‌شود و شاکه‌ی مصوبه‌ی مورد شکایت را ارائه نکرده، بر اقدام‌های غیرقانونی نیروی انتظامی، به صورت ضمنی صحه گذاشته است.

اقدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در تصویب و اجرای دستورالعمل طرح ارتقای امنیت اجتماعی، با امنیتی کردن فضای جامعه و تخطی این نیرو از جایگاه ضابط بودن، بیش از آنکه، امنیتی پایدار را به ارمغان آورد، مبین محرومیت شهروندان از حقوق اساسی مبنی بر داشتن دادرسی کیفری منصفانه و سلب آزادی شخصی آنان است؛ اقدامی که براساس ماده‌ی ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ به ضمانت اجرای کیفری حبس، انفصال از خدمت و محرومیت از مشاغل حکومتی مقید شده است.

## منابع

- آزمایش، علی (۱۳۸۶). نقش قوه مجریه در امر قضا، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، پیش شماره دوم، پاییز و زمستان.
- آزمایش، علی (۱۳۸۶). محاکمه صدام از منظر حقوق بین المللی جزایی، سخنرانی ارائه شده در دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد ( ۱/۳/۱۳۸۵)، مجله کانون وکلای دادگستری خراسان، شماره ۳، سال سوم.
- آزمایش، علی (۱۳۸۳). تقریرات درس حقوق جزای عمومی، دوره دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال اول.
- ادوارد، سعید و دیگران (۱۳۸۴). چالش های حقوق بشر، ترجمه: فروغ پوریاوری، چاپ اول، تهران، نشر آگه.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۴). ساختار اجتماعی امنیت، مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران، مجموعه مقالات همایش امنیت اجتماعی، معاونت اجتماعی ناجا، جلد اول، انتشارات گل پونه.
- امیدی، جلیل (۱۳۸۲). دادرسی کیفری و حقوق بشر، مجلس و پژوهش، نشریه مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۸، سال دهم، تابستان.
- امیدی، جلیل (۱۳۸۸). نقد و بررسی طرح تشدید مجازات اخلال در امنیت روانی جامعه، تازه های علوم جنایی، مجموعه مقاله ها، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.
- امیدی، جلیل (۱۳۸۷). گفتمان سیاست جنایی مجلس هفتم، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۲ و ۶۳، بهار و تابستان.
- باری بوزان، الی ویور (۱۳۸۶). پاپ دو ویلد، چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

باری بوزان، الی ویور (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). جامعه امن در گفتمان خاتمی، چاپ اول، نشر نی.

سید فاطمی، سید محمدقاری (۱۳۸۸). حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر دوم، جستارهایی تحلیلی از حق‌ها و آزادی‌ها، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، تهران.

شریف، محمد (۱۳۸۴). جایگاه قانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی و مرتبه مصوبات آن، مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی سال هفتم، شماره ۱۶ و ۱۵، بهار، تابستان، پاییز و زمستان.

عالی پور، حسن (۱۳۸۸). امنیت ملی و حقوق متهم؛ مطالعه تطبیقی آیین دادرسی در قبال اقدامات تروریستی، فصلنامه مطالعات راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار، شماره مسلسل ۴۳.

گسن، رمون (۱۳۸۵). ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری، ترجمه: شهرام ابراهیمی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۷-۵۶، سال هفتم، دوره جدید، پاییز و زمستان.

گیل، پیترو (۱۳۸۰). سیاست‌های پلیسی، ترجمه: معاونت پژوهشی دانشکده امام باقر (ع).

محمدعلیزاده اشکلک، حبیب (۱۳۸۳). سیاست جنایی قضایی ایران در خصوص جرم ربا، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۶، بهار.

محمودی، جواد (۱۳۸۶). قانون جدید دیوان عدالت اداری در بوته نقد، نشریه حقوق اساسی، سال چهارم، شماره ۸، تابستان.

مجموعه آرای هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۷، انتشارات روزنامه رسمی کشور.

یاکوبس، گونتر (۱۳۸۸). حقوق کیفری دشمنان و حقوق کیفری شهروندان، ترجمه: محمد صدر توحیدخانه، تازه‌های علوم جنایی، مجموعه مقاله‌ها، زیر نظر علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.

Mireille Delmas-Marty (2007). The paradigm of the War on Crime Legitimizing Inhuman Treatment? *Journal of International Criminal Justice*, No. 5, pp. 584-598.

Xiaoqun Xu (2007). The Rule of Law without Due Process Punishing Robbers and Bandits in Early-Twentieth Century China, *Modern China*, Vol. 33, No. 2, April.

Victor, Tadros (2008). Crimes and security, *The modern law review*, 71(6), pp. 940-970.

Rezaei, Hassan (2002). Iranian Criminal Justice under the Islamization Project, *European Journal of Crime, Criminal Law and Criminal Justice*, Vol. 10/1, pp. 54-69.

Maslow (1943). A Theory of Motivation, *Psychological Review*, Vol,50.

Goold, Benjamin and Lucia zender (2006). *Crime and Security*, second series, published by Ashgate published limited.

Joyner, Christopher C (2004). "The United Nations and Terrorism: Rethinking Legal tensions Between National Security, Human Rights and Civil Liberties", *International Studies Perspectives*, No. 5, pp. 240-257.